**غروب سرخ غدیر**

نويسنده: علی لباف

**امير المومنين عليه السلام و شبهه خاموشي گزيدن از مطالبه خلافت**

از جمله تحليل هاي انحرافي مطرح شده درباره مواضع سياسي و اجتماعي حضرت علي عليه السلام پس از رحلت پيامبر (ص)، تفسيرهايي غير علمي از برخي عملکردهاي ايشان مي باشد که از آن ها به «سکوت» تعبير مي شود.  
نخستين هدف القا کنندگان شبهه «سکوت» اين است که مواضع آن حضرت عليه السلام را به واگذاري حق خلافت و دست شستن از اقامه آن تفسير کنند(!؟) به گونه اي که مخاطب تصوّر نمايد که آن حضرت عليه السلام نه تنها در قبال غصب خلافت، هيچ گونه ابراز مخالفت و يا عکس العملي از خود نشان نداند؛ بلکه، گمان نمايد که آن حضرت عليه السلام، حتي از حمايت ها و اقدامات ديگران در اين زمينه نيز به شدّت جلوگيري نموده اند!؟  
دامنه اين شبهات تا آن جا گسترش يافته است که با سوء برداشت از  
معناي لغوي واژه «سکوت» با شبهه «خاموشي گزيدن اميرالمومنين عليه السلام از طرح حقّ خلافتشان» مواجه مي گرديم.  
جهت بررسي و تحليل اين شبه، نخست لازم است بدانيم که القا کنندگان آن، با سوء برداشت از کدام حادثه تاريخي قائل به اين تحليل انحرافي شده اند. (1(

بررسي حوادث تاريخي پيش آمده پس از سقيفه بني ساعده نشان مي دهد:  
«وقتي ابوسفيان از جريان سقيفه و بيعت ابوبکر مطّلع شد، با انگيزه هاي قومي و نژادي فرياد زد... و سپس به علي عليه السلام گفت: دست خود را بگشا تا با تو بيعت کنم و به خدا سوگند اگر بخواهي مدينه را برايت پر از مردان جنگي و اسب خواهم کرد... علي بن ابي طالب عليه السلام با ردّ اين پيشنهاد، نشان داد که در مکتب سياسي او، صحيح نيست که جهت رسيدن به هدف، از هر وسيله اي استفاده نمايد. علي عليه السلام در اين ترديد نداشت که حق از آن اوست؛ ولي رسيدن به آن را از هر جا جايز نمي دانست و لذا با پي بردن به نيّت ابوسفيان صريحاً به وي جواب رد داد، چرا که قصد ابوسفيان ايجاد اختلاف و فساد و فتنه انگيزي در ميان مسلمانان بود و لذا علي عليه السلام اين عمل ابوسفيان را به عنوان فتنه انگيزي ياد مي نمايد.» (2(  
با توجّه به اين که اين واقعه، مشهورترين موردي است که اميرالمومنين عليه السلام حمايت از خلافتشان را رد نموده اند؛ چنين به نظر مي رسد که القا کنندگان اين شبهه، به همين واقعه نظر داشته و واکنش امام عليه السلام را شاهدي بر صحّت ادّعاي خود گرفته اند. در حالي که واکنش اميرالمومنين عليه السلام، تنها در مقابل پيشنهاد حمايت نظامي توسّط ابوسفيان و به جهت خنثي سازي اهداف(3) او بوده است. (4(  
بنابراين: تحليل صحيح از واکنش امير المومنين عليه السلام در قبال غصب خلافت را نمي توان از اين قبيل ماجراها به دست آورد.

**واکنش هاي امير المومنين عليه السلام در قبال غصب خلافت**

به راستي، اگر مبناي پاسخ اميرالمومنين عليه السلام به ابوسفيان، خاموشي گزيدن در قبال غصب خلافت بود، چرا در مقابل حمايت هاي يارانش، چنين عکس العملي را از خود نشان ندادند و بلکه فراتر از آن، اگر امام عليه السلام قصد سکوت و عدم موضع گيري در قبال غصب خلافت را داشتند، اقدامات خود آن حضرت عليه السلام جهت اعاده حق غصب شده اش - که با طرح حقّ خلافت نيز همراه بود- چه معنايي مي دهد؟  
«علي عليه السلام بيعت ابوسفيان را نپذيرفت... از جانب ديگر، به شدّت از بيعت با حاکميت جديد (ابوبکر) هم پرهيز کرد و به اين وسيله مخالفت خود را نشان داد.» (5(  
«فراهم کردن نيرو و متحد کردن يارانش، از اقدامات ديگر او بود. علي عليه السلام هنگامي که با ابوبکر بيعت شد، به تلاش در جمع آوري ياران و انسجام آنان پرداخت و در اين راه، شخصيت معنوي و روحي همسرش فاطمه عليها السلام- دختر رسول الله صلي الله عليه و آله- نيز با او همراه بود.» (6(  
«از اين مرحله به بعد است که مبارزه حضرت به صورت جدي تر در مقابل حاکميت جديد پديدار مي گردد و حالتي ويژه به خود مي گيرد و طبعاً خانه فاطمه دختر پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله به عنوان کانون اين مخالفت در مي آيد و فاطمه عليها السلام در اين کشمکش، نقش پشتوانه پر قدرت علي عليه السلام را ايفا مي کند و حتي در بعضي موارد پيشتاز ابراز مخافت مي شود تا جائي که از درگير شدن با دشمن نيز نهراسيد.» (7(  
«علي بن ابي طالب عليه السلام جهت اعاده حق خويش حتي مردم را به بيعت خود فرا مي خواند.  
از جمله اين حرکت ها، رفتن حضرت علي عليه السلام و حضرت فاطمه عليها السلام به مجالس انصار است که از آنها طلب ياري مي کردند.»(8(  
«امام علي عليه السلام براي آنکه بر مسلمين اتمام حجت شود تا بعدها کسي سکوت امام را دليل بر انصراف ايشان از رهبري اسلامي تلقي ننمايد و نيز براي اعتراض به دستگاه حاکم، به در خانه هاي مسلمانان مدينه آمد و آنها را به ياد  
سفارشات پيامبر صلي الله عليه و اله در زمينه خلافت بعد از خود انداخت و از آنها براي ارجاع رهبري به مسير اصلي اش کمک خواست.» (9(  
«آن حضرت... در همان روزهاي نخست، دست زن و فرزندان خود را گرفت و به خانه هاي انصار رفت تا حق از دست رفته خود را بازيابد. اين اصرار در حدي بود که او را متهم کردند که حريص بر خلافت است.» (10(  
«بنابراين مسلّم است که اميرمومنان عليه السلام ، به مقابله با جنبش ارتجاعي و بازگشت جاهلي برخاست.» (11(  
«اگر فعاليت هاي امام عليه السلام در اين باره نبود، چه بسا آيندگان درباره خليفه بلافصل بودن اميرمومنان عليه السلام شک مي کردند، و اين احتمال قوت مي گرف که رسول خدا صلي الله عليه و آله اصرار خود بر خلافت اميرمومنان عليه السلام را نسخ (12) کرده است.» (13(  
«او به نيکي دريافته بود که سکوت مطلق ممکن است با توجه به حجم گسترده تبليغات دستگاه کودتا در افکار عمومي به عنوان تأييد حادثه سقيفه قلمداد شود و براي مردم آن روزگار و هميشه تاريخ، دليلي بر حقانيت حاکمان کودتا شمرده شود. پس مي بايست سکوت را شکست.» (14(  
«در اين مسئله، ياران نزديک حضرت، او را همراهي مي کردند و بعضي از صحابه نزديک پيامبر چون: ابوذر، سلمان، خالدبن سعيد، ابوايّوب انصاري، عثمان بن حنيف، براء بن عازب، در مسجد مدينه، رسماً حمايت گسترده اي از حق علي ابن ابي طالب عليه السلام کردند.» (15(  
«سخنان آنان به گونه اي صريح و گويا بود که ابوبکر سه روز از خانه بيرون نيامد، تا سرانجام در روز سوم، شماري بسيار از هواخواهانش- با شمشير کشيده- او را از خانه بيرون آوردند و به منبر نشاندند و ديگران را با شمشير تهديد کردند که ديگر حق ندارند مانند آن سخنان را به زبان آورند. پس از آن بود که احدي جرئت نکرد سخن بگويد.» (16(  
تمام شواهد تاريخي حاکي از آن است که آن حضرت عليه السلام جهت اعاده حق غصب شده خويش از انجام هر گونه اقدامي که براي ايشان امکان پذير بود و شرايط زماني اجازه آن را مي داد، کوتاهي نفرمودند. همچنين، شواهد تاريخي حاکي از احتجاج هاي کوبنده ايشان مي باشد:  
«ابوبکر در همان روزهاي نخست خلافت، براي امام عليه السلام پيام فرستاد که خواسته خليفه رسول خدا صلي الله و عليه و آله را براي بيعت اجابت کند.  
امام عليه السلام به قاصد فرمود: چه زود به رسول خدا صلي الله و عليه و آله دروغ بستيد؛ او و اطرافيانش خوب مي دانند که خدا و رسولش جز مرا خليفه نکرد. (17(  
چون امام عليه السلام را به مسجد بردند، در ابتداي برخورد با ابوبکر، به وي فرمود: ... آيا ديروز به امر رسول خدا صلي الله و عليه و آله با من بيعت نکردي؟ (18)  
امام عليه السلام خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد، همه آن چه را پيامبر صلي الله و عليه و آله در روز غدير خم فرموده بود، يادآور شد و آنان را به خدا سوگند داد که آيا آن سخنان را شنيده اند يا نه.  
حاضران جواب مثبت دادند و حتي ابوبکر نيز تأييد کرد. (19) برابر گفته زيد بن ارقم ، دوازده بدري (20) به صحت سخن امام عليه السلام گواهي دادند و بحث در مسجد بالا گرفت و سرو صدا بلند شد. عمر از ترس اين که مردم به امام عليه السلام متمايل شوند، مجلس را بر هم زد و مردم از مسجد رفتند.»(21) (22)  
اين سندهاي تاريخي نشان مي دهند که آن حضرت عليه السلام در سخت ترين شرايط، يعني در زماني که مي خواستند ايشان را با تهديد به قتل، وادار به انجام بيعت با ابوبکر نمايند، به نصوص خلافت خويش استناد جسته و با طرح مباحث امامت و ارائه مکتب خلافت، سعي در بازگرداندن حق غصب شده خويش داشته اند.  
«علي عليه السلام پيوسته در دوران خلافت خلفا از بيان اين مطلب که خلافت، حق طلق (23) اوست خود داري نمي کرد.» (24(  
«علي عليه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکايت از ربايندگان آن خودداري نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامي(25) را مانع آن قرار نداد.» (26(  
«اين که علي بن ابي طالب عليه السلام از حقانيت خود هيچ نگفته باشد نظري بر خلاف واقعيت تاريخي است.» (27(  
دقت و توجه در نقل هاي مطرح شده، به وضوح ثابت مي کند که آن حضرت عليه السلام هرگز از حق خود نمي گذرند و هيچ گاه از آن صرفنظر نمي کنند و به هيچ روي آن را به خلفا واگذار نمي نمايند؛ چه رسد به آن که در اين زمينه، خاموشي گزينند!؟  
حال، اگر در آن مقطع از تاريخ، شاهد بيدار سازي هاي پياپي و مکرري از سوي امام عليه السلام نمي باشيم، دلايل آن را در جاي ديگري (غير از سکوت در برابر غصب خلافت) بايد جُست.  
به راستي بايد پرسيد:  
«آيا مردمان آن روزگار، همه آن چه رسول خدا صلي الله وعليه و آله در منزلت پسر عمويش علي عليه السلام بيان فرموده بود، يکسره فراموش کرده بودند تا انتظار رود علي عليه السلام يکايک آنان را به رعايت حق خويش بيدار سازد؟  
کناره گيري آنها از علي بن ابي طالب عليه السلام از بي اطلاعي کامل ايشان به مرتبه معنوي آن جناب نبود تا با سخنراني و اظهار مظلوميت، هوشيار شوند و به طرفداري از او قيام نمايند. رسالت او مانند وظيفه رسول خدا صلي الله و عليه و آله در اوايل بعثت نبود که ناچار باشد به منظور زمينه سازي براي بعثت و نشر اسلام، در جستجوي ياور باشد.  
در روزگار پس از پيامبر صلي الله عليه و آله، آن که مي خواست علي بن ابي طالب عليه السلام را پيشواي خود قرار دهد، به قدر لازم او را مي شناخت و آن که پيرو ديگري بود، چنان نبود که با اندرز علي عليه السلام ، يکباره به حمايت از وي برخيزد و از انگيزه هاي مخالفتش کاسته گردد.»(28(  
تحليل صحيح از مواجهه اميرالمومنين عليه السلام با غصب خلافت اميرالمومنين علي عليه السلام به جهت انجام وظايفي که در جايگاه تصدي مقام امامت و در مسير حفظ دين اسلام، از جانب خداي متعال بر عهده داشتند، نوع و شيوه خاصي از برخورد با غصب خلافت و غاصبان آن را - به ويژه پس از حمله به خانه فاطمه عليها السلام-(29) در پيش گرفتند که اصطلاحاً بدان «سکوت» گفته مي شود.  
سکوت امام عليه السلام ، نه به معناي واگذاري حق خويش به خلفا و گذشتن از آن؛ و نه به معناي عدم طرح خلافت و صرفنظر نمودن از آن، بلکه تنها و تنها به معناي انصراف از « قيام با شمشير» در مقابل غاصبان خلافت- آن هم (حدوداً) پس از بيست روز مقاومت سرسختانه در مقابل کودتاچيان و تلاش گسترده براي براندازي حکومت نامشروع ابوبکر- مي باشد.  
«به هر سان، امام علي عليه السلام براي بازگردانيدن خلافت به جايگاه راستينش بسيار کوشيد، اما کوتاهي مسلمانان سبب شد که حضرت نتواند به موفقيت دست يابد.  
اگر حضرت به مخالفت خود ادامه مي داد، نه تنها کنار زدن ابوبکر امکان نداشت، بلکه جان خود را به خطر مي انداخت.» (30(  
«نکته سومي نيز وجود داشت و آن جو وحشتي بود که دستگاه حاکم بر جامعه اسلامي مسلط ساخته بود.» (31(  
براي مثال:  
«در پي بيعت سقيفه نشينان با ابوبکر، برخي به مخالفت برخاستند. با اشاره عمر، گروهي حباب بن منذر را به زير لگد گرفتند و در دهانش خاك ريختند و بيني او را شکستند.  
سعد [بن عباده] را تا آستانه مرگ کتک زدند.  
هر کس فريادي بر مي آورد، دهانش را پر از خاک مي کردند. در مسير بازگشت مهاجران به سوي مسجد، ياران عمر هر که را مي يافتند پيش مي کشيدند و دستش را به نشانه بيعت به دست ابوبکر مي ماليدند و روانه اش مي کردند.  
در آن معرکه، باديه نشينان قبيله أسلم وارد مدينه شدند و چون سرکرده مهاجران، از قبل به ايشان وعده داده بود که  
اگر ما را ياري کنيد به شما آذوقه فراوان مي دهيم؛ با چماق، بر سر و روي مردم مي زدند تا به اجبار، با خليفه جديد بيعت کنند.  
عمر بارها مي گفت: زماني به پيروزي اطمينان يافتم که أسلميان وارد مدينه شدند.  
آنها با مهاجران پيوند داشتند و جمعيت ايشان چنان انبوه بود که راه کوچه ها براي عبور تنگ آمد.» (32(  
«حقيقت آن است که کوشش هاي آميخته با خشونت برخي صحابيان سالخورده و سرشناس براي عهده داري جانشيني پيامبر صلي الله و عليه و آله، گوياي تصميمي عميق بر کنارگذاري خاندان پيامبر از حکومت بود و داماد پيامبر علي بن ابي طالب عليه السلام، از اين حقيقت به خوبي آگاه بود و شايد همين امر، وي را از دفاع جدي از حق خود بازداشت... زيرا رياست خواهي مخالفان خود را در اوج مي ديد و کمترين دفاع، آنان را به رفتارهايي به مراتب پرخشونت تر و مخاطره انگيزتر وا مي داشت.» (33(  
بنابراين:  
«حضرت با در نظر گرفتن واقعيت هاي سياسي موجود در جامعه مسلمين، صبر پيشه کردن را جايز دانسته؛ چرا که براي هر اقدامي نياز به نيروهاي کارآمد و معتقدي داشت  
که او در آن هنگام از آن بي بهره بود.» (34(  
«حضرت محمد صلي الله و عليه و اله وقوع چنين ايامي را به علي بن ابي طالب عليه السلام خبر داده بود و به وي گفته بود که: امت پس از من به تو خيانت مي کند. اگر ياراني يافتي قيام کن و گرنه سکوت اختيار کن.» (35(  
«مقصود ما از سکوت امام عليه السلام، ترک مبارزه مسلحانه است و گرنه حضرت هرگز از ادعاي خود كه حکومت اسلامي حق قطعي وي بوده، دست برنداشته و در تمام دوران حکومت خلفا و پس از آن نيز دائماً به آن اشاره مي کند.»(36) «شک نيست که اگر فرزند ابوطالب بيش از آن چه کرد، مردم را به دفاع از خويش فرا مي خواند، مخالفان وي، در پايمال کردن حق او و خاندان نبوي بيشتر مي کوشيدند.»(37) در شرايطي که ترسيم گرديد، هر گونه جهاد مسلحانه،جز کشته شدن امير المومنين عليه السلام و پايمال شدن خون آن حضرت عليه السلام، حاصلي در پي نداشت.  
بديهي است که وقوع چنين حادثه اي، بهترين فرصت براي تحقق آمال صحابيان سالخورده! و پيشکسوتي! بود که ساليان متمادي، «رياکارانه و منافقانه» گرد رسول خدا صلي الله و عليه و اله حلقه زده بودند.  
در پي شهادت فرزند ابوطالب عليه السلام - که به شهادت رسيدن معدود ياران با وفاي ايشان را نيز به همراه داشت-، مهاجرين منافق که با نقابي از تقدس، چهره واقعي خود را پنهان مي داشتند، نه تنها قادر بودند تا با «عوام فريبي»، خون امام عليه السلام را پايمال کنند؛ بلکه از آن پس، به راحتي مي توانستند دين مبين اسلام را از محتواي واقعي آن تهي ساخته و مرحله تحريف دين را با سرعتي هر چه تمام تر طي نمايند؛ به گونه اي که پس از اندک زماني، هيچ اثري از تعليم حقيقي اسلام باقي نمي ماند.(38(  
از سوي ديگر، حزب بني اميه به رهبري ابوسفيان، با مشاهده جاي خالي حافظ اصلي دين اسلام (علي بن ابي طالب عليه السلام) و شيعيان باوفايش، آغازگر جنگي خانمان سوز براي تصاحب دوباره قدرت مي گرديد و در نهايت، پس از تصاحب حکومت، به راحتي جامعه مسلمانان را به سر منزل ارتداد و بت پرستي فرود مي آورد.  
به عبارت ديگر، با گذشت اندک زماني از شهادت امير المومنين عليه السلام، دين اسلام به طور کامل «محو و نابود» مي گرديد.  
لذا، با يک نگاه واقع بينانه به شرايط حساس آن مقطع از تاريخ، در خواهيم يافت که «حفظ اسلام از خطر نابودي و ارتداد» منوط به «حفظ جان اميرالمومنين عليه السلام» گرديده بود.  
دليل پرهيز امام عليه السلام از جهاد شهادت طلبانه، سر حمايت ها و دفاع خون بار حضرت زهرا عليها السلام از جان اميرالمومنين عليه السلام و نيز پيشتازي حضرت زهرا عليها السلام در عرصه مبارزه با طاغوت حاکم را در همين نکته مي توان جستجو نمود.

پي‌نوشت‌ها:

1. براي مثال، ر.ک: مقاله مندرج در کيهان فرهنگي ، شماره 184، بهمن 80، ص 34
2. جلال درخشه: مواضع سياسي حضرت علي عليه السلام در قبال مخالفين، ص 42
3. يعني: ربودن قدرت سياسي- آن هم به طور کامل- و يا اخذ سهمي از آن براي حزب بني اميه
4. جهت آشنايي دقيق تر با انگيزه ابوسفيان و اهداف او در اين زمينه، به کتاب «تحليل نيم قرن سياستهاي تبليغي امويان در شام»، ص 48-50، تأليف: فهيمه فرهمند پور؛ و يا به بخش پاياني مقاله « واقع بيني در سيره اميرالمومنين عليه السلام و موضع گيري دشمنان»، تأليف: عبدالرضا خليلي، مندرج در روزنامه جام جم، مورخ 4 آذر 1381، مراجعه فرماييد
5. جلال درخشه: مواضع سياسي حضرت علي عليه السلام در قبال مخالفين، ص 43.
6. اصغر قائدان: تحليلي بر مواضع سياسي علي بن ابي طالب عليه السلام ، ص 83.
7. جلال درخشه: مواضع سياسي حضرت علي عليه السلام در قبال مخالفين، ص 44.
8. همان منبع، ص 45.
9. علي محمد مير جليلي: امام علي عليه السلام و زمامداران، ص 79-80.
10. رسول جعفريان: تاريخ و سيره سياسي اميرمومنان علي بن ابي طالب عليه السلام ، ص 18.
11. مصطفي دلشاد تهراني: ميراث ربوده، ص 89.
12. [ پايان دادن به اعتبار يک فرمان و دستور العمل ]
13. سيد حسن فاطمي: مقاله «سقيفه» مندرج در دانشنامه امام علي عليه السلام ، ج 8، ص 446.
14. حشمت الله قنبري همداني: اسرار و آثار سقيفه بني ساعده ، ص 85.
15. جلال درخشه: مواضع سياسي حضرت علي عليه السلام در قبال مخالفين، ص 43- 44.
16. سيد حسن فاطمي: مقاله «سقيفه» مندرج در دانشنامه امام علي عليه السلام، ج 8 ، ص 458؛ به نقل از: احتجاج طبرسي، ج 1 ، ص 186- 199.
17. به نقل از : کتاب سليم بن قيس، ج 2، ص 583.
18. به نقل از : همان منبع، ج 2، ص 865.
19. به نقل از: همان منبع، ج 2، ص 589.
20. [شرکت کننده در جنگ بدر].
21. به نقل از: احتجاج طبرسي، ج 1، ص 185.
22. سيد حسن فاطمي: مقاله «سقيفه» مندرج در دانشنامه امام علي عليه السلام ، ج 8 ، ص 456.
23. [ انحصاري، منحصر به فرد]
24. استاد شهيد مرتضي مطهري: سيري در سيره ائمه اطهار عليهم السلام، ص 22.
25. ر.ک: علي لبّاف: درسنامه قرائت هاي وحدت اسلامي.
26. استاد شهيد مرتضي مطهري: سيري در سيره ائمه اطهار عليهم السلام، ص 20.
27. يوسف غلامي: پس از غروب، ص 191.
28. همان منبع، ص 194.
29. اين حادثه در سومين هفته خلافت ابوبکر رخ داده است.
30. سيد حسن فاطمي: مقاله «سقيفه» مندرج در دانشنامه امام علي عليه السلام ، ج 8، ص 449.
31. جلال درخشه: مواضع سياسي حضرت علي عليه السلام در قبال مخالفين، ص 49- 50.
32. يوسف غلامي: بحران جانشيني پيامبر صلي الله عليه واله، ص 34-35.
33. يوسف غلامي: پس از غروب، ص 191-192.
34. جلال درخشه: مواضع سياسي حضرت علي عليه السلام در قبال مخالفين، ص 49.
35. يوسف غلامي: بحران جانشيني پيامبر صلي الله و عليه و اله، ص 65.
36. علي محمد مير جليلي: امام علي عليه السلام و زمامداران ، ص 160.
37. يوسف غلامي: پس از غروب، ص 194-195.
38. ر. ک: علي لبّاف: پژوهش هايي در نيم قرن نخستين خلافت، بخش يکم.

منبع: غروب سرخ غدیر (اثر علی لباف) /انتشارات منیر/ تهران چاپ اول 1378